

تحول نظام آموزشی آکادمیک هنر در تقویت تفکر خلاق و فرآیند

ادراک دانشجویان (با تکیه بر رویکرد آشنایی زدایی)

ستاره احسنت^۱، محمدجواد صافیان^{۲*}، حسین اردلانی^۳، کیانوش ذاکر حقیقی^۴

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۲۵ صص ۲۹۰-۲۶۷ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۲۴

چکیده

از جمله وظایف مهم نظام آموزش عالی آکادمیک هنر، افزایش مهارت های تفکر خلاق در دانشجویان و ایجاد نسبت مناسب آن با فرآیندهای ادراک در آفرینش های هنری بدیع است. در این میان، یکی از متغیرهای مهم، چگونگی سازماندهی نظام آموزش هنر در نسبت میان تفکر، خلاقیت و انواع ادراکات انسانی است که با تکیه بر رویکرد آشنایی زدایی می تواند بر ایجاد تحولی هر چند ساده اما عمیق و بدیع در نظام آموزش مؤثر باشد. هدف از اجرای این پژوهش ارائه راهکارهای مناسب جهت تنظیم سلسله مراتب مراحل آموزش در هر یک از این سطوح است. روش پژوهش، تحلیل و توصیف محتوا به شیوه کیفی و با استفاده از راهبردهای نظریه داده بنیاد صورت پذیرفت. در این راستا سعی بر آن شده است که محورهای اصلی و سطوح فرعی داده ها از طریق تجزیه و تحلیل استقرائی متنی و با تکیه بر کدگذاری باز، نظری و انتخابی انجام گردد. برای به دست آوردن میزان اعتبار روایی و کاربردی داده ها نیز، از تحلیلگران توانمند هنری خارج از محدوده و نظریات تئوری درون متنی استفاده شده است. نتایج پژوهش حاکی از ۳۵ مقوله کلی در ۴ سلسله مراتب ارتباطی است که سیر مطالعه در چارچوب مدل پارادایمی شامل: راهکارهای اولیه، نسبت های ثانویه و سطوح پیامدها ارائه شده است.

کلید واژه ها: نظام آموزشی آکادمیک، تفکر خلاق، فرآیند ادراک، آشنایی زدایی، آفرینش هنری.

۱- دانشجوی دکترای فلسفه هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران

۲- دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۳- استادیار دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران

۴- دانشیار دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران

* نویسنده مسئول: mjsafian@gmail.com

مقدمه

فرآیند آفرینش هنری، پیش از هر چیز بر مفهوم ارتباط استوار و لذا دارای اهمیت بسیاری است. از آن جهت که در آفرینش هنری، همواره ارتباط و تعامل بسیار، میان اثر و طراح آن، اثر و مخاطب و مجموعه عناصر و اجزاء تشکیل دهنده اثر وجود دارد. ارتباط، انتقال اطلاعات از جایی به جای دیگر است. نظریه پردازانی چون شانون و ویور، در سال ۱۹۸۱ الگویی برای ارتباط پیشنهاد کردند که در آن از پنج عامل در ایجاد فرآیند ارتباط نام بردند که عبارتند از: فرستنده، رمزگذاری، مسیر، رمزگشایی، گیرنده (Sepehr, 2016). با این تفاسیر از آنجا که یکی از مهم ترین وجوه آفرینش هنری، به ویژه هنرهای تصویری، ایجاد ارتباط با مخاطب به منظور انتقال پیام می باشد، در نتیجه بر اساس این الگو می توان گفت که فرستنده در اینجا طراح است که در ایجاد اثر هنری خویش، رمزگانی را در نظر گرفته که در مسیری مشخص و در راستای رسیدن به مخاطب و دریافت وی، مستلزم رمزگشایی می باشد. این فرآیند گذار، اهمیت ایجاد یکپارچه سازی اندیشه و خلاقیت را دو چندان می سازد؛ چرا که فرآیند ارتباط در هنر نیز، ترکیبی از همراهی یکپارچه اندیشه و خلاقیت است. در این میان، کسب مهارت در آفرینش هنری بدیع، مستلزم برخورداری از تفکری خلاق است که این نیز با فرآیندهای ادراک انسانی رابطه مستقیم دارد. در عمل خلاقانه، بی شک تفکر و تعقل آگاهانه و نظام یافتن روابط، حضوری بلامنازع دارد. به عبارت دیگر، فرآیند خلاقیت روندی قابل کنترل با مراحل مشخص بوده و آفرینش یک اثر هنری نتیجه تفکر و تعقلی بس منضبط و دقیق است (Varamini, 2011). بر این اساس از وجهی، افزون اثر بخشی نظام آموزشی آکادمیک هنر هنگامی تحقق می یابد که در جهت رشد تفکر خلاق در دانشجویان، ابتدائاً ضمن ایجاد بسترهای آموزشی مناسب، به ایجاد مؤلفه های هماهنگ میان تفکر و خلاقیت در آنها پرداخت و در راستای تقویت فرآیند ادراکشان نیز در نسبت با امر پیشین اقدام نمود؛ چرا که از جمله وظایف مهم نظام آموزشی آکادمیک هنر، رشد، آموزش و ترغیب دانشجویان در جهت کسب معرفت، شناخت و مهارت های هنری است که امکان پذیری آن، مستلزم تقویت بیش از پیش مهارت های تفکر خلاق و ادراک ایشان به واسطه راهکارهای علمی و عملی است. در این راستا وابستگی میان زمینه های نظری تفکر با گستره های عملیاتی هنر همواره در جوامع مختلف مورد توجه اندیشمندان و تحلیلگران این حوزه ها بوده است. گیلفورد با تمییز تفکر واگرا و تفکر همگرا به بررسی اندیشه منطقی و خلاق می پردازد. از نظر وی تفکر همگرا همان استدلال یا تفکر منطقی است که جوابی صحیح را برای حل مسئله جستجو می کند، در حالیکه تفکر واگرا یا تفکر خلاق به راه حل های مختلف یک مسئله توجه می نماید. مهم ترین ویژگی های تفکر خلاق یا واگرا، اصالت،

سیالیت، انعطاف پذیری و پرورش ماهرانه است (Hoseini, 1997). ماهیت خاص تفکر واگرا در حوزه خلاقیت موجب نوعی سرکشی غیر قابل مهار تصورات ذهنی می شود تا به سادگی نتوان این حوزه را در قالب تفکر همگرا سامان داد. وضعیت متناقض این دو نوع تفکر، اصلی ترین چالش کنونی است (Niroomand, 2017). با توجه به اهمیت نقش خلاقیت در آفرینش هنری، آنچه تاکنون در نظام آکادمیک هنر ایران مورد توجه واقع بوده، خاصاً تمرکز و توجه در راستای تقویت قوه خلاقیت دانشجویان می باشد. این در حالی است که هنر دوران مدرن بر همراستایی تفکر و خلاقیت اصرار ورزیده و در بسیاری از هنرها و به ویژه هنرهای تصویری، آنها را دو امر لاینفک از هم می پندارد. هنر فرصتی را برای پرورش حس زیباشناسی و خلاقیت و تسهیل یادگیری دروس دیگر، بیان آزادانه احساسات، کشف مشکلات عاطفی و رفتاری، ابراز وجود و ارائه تجربه های شخصی فراهم می آورد (Shahnemati & Hamkaran, 2017). خلاقیت به معنای به کارگیری توانایی های ذهنی برای ایجاد یک فکر یا مفهوم جدید است (Ranj dust & Kazemi, 2018). جهان هنر در قرن بیستم، بیش از همه قرون پیشین، مشحون از نوآندیشی و نوآوری بود. در این قرن پر تلاطم، اشتیاق به خلاقیت و التزام به ابداع، به حدی بود که بیش از همه تاریخ هنر در آن دگرذیسی های شکلی هنر و تحولات سبک شناختی به وقوع پیوست (Lucie, 2001). بر این مبنا، می توان گفت که در این دوران، رسالت خلاقیت بیش از هر چیز تولید اندیشه ای بدیع است و اهمیت تفکر، سازماندهی اطلاعاتی است که یا پیش از رخداد خلاقیت وجود داشته و یا پس آن نمود می یابد. لذا خلاقیت به تنهایی، خود به معنای تولید یک اندیشه است. خلاقیت فرایندی است که در برگیرنده تفکر و واکنش است و به محرکه ها (اشیا، نشانه ها؛ مفاهیم؛ افراد؛ موقعیت ها) و معمولاً دست کم یک مجموعه منحصراً به فرد واکنش نشان می دهد (Bernadette, 2005). تفکر به روش تأملی؛ عمیق تر از فکر کردن درباره یک موضوع است و به هر نوع فکر کردن هدفداری اشاره می کند که در آن، فراگیر فعالانه، به طور مداوم و با دقت ایده ها را به منظور رسیدن به درک عمیق تر، در نظر می گیرد (Ket & Vilson, 2009). بدین ترتیب در بیان اهمیت یکپارچه تفکر و خلاقیت، باید اذعان داشت در عین حال که دارای دو مسیر متمایز می باشند، لکن، هماهنگی میان آنها، موجب ارتقاء میزان توانمندی دانشجویان در آفرینش های هنری خواهد بود. بنابراین در تفکر خلاق، همواره نسبتی میان قوه خلاقیت با تفکر و اندیشه برقرار می باشد که همراستایی آنها، ارتباط عمیق یک سوپه ای را فراهم می آورد در ایجاد تحولات نظام آموزشی آکادمیک مبتنی بر تفکر خلاق دانشجویان؛ چرا که هدف ایجاد خلق ایده ها منجر به تفکر می شود و حاصل آن در بردارنده نتیجه ای است که

از خلاقیت فرد برخاسته است. مهارت تفکر خلاق، مهارتی است که شخص از تلفیق مهارت های حل مساله و تصمیم گیری از افکار یا روابط نو برخوردار شده و قدرت کشف و انتخاب راه حل های جدید را پیدا می کند (Mahmudzade, 2016). بر این اساس می بایست نظام آموزشی آکادمیک هنر، در راستای تحقق این امر، سلسله مراتبی را مشخص نموده و سازماندهی نماید. چرا که مفهوم تفکر خلاق معمولاً به فرآیندهای ایده یابی، تحقق، مدل سازی و تعامل با کاربر مربوط می شود (Osborne, 1953). در این مسیر نظام آموزشی ملزم است که در نسبت میان تفکر و خلاقیت، آموزش خود، بر پایه های چگونگی طراحی مسئله هنری، نحوه ایده یابی و ایده پروری را در دانشجویان تقویت نماید. در مرحله طراحی مسئله، تمامی اطلاعات و منابع که به صورت دیداری از موضوع اولیه دریافت شده است، جمع آوری و در راستای ارائه مسئله ای بر پایه اندیشه و تفکر به جستجوی اطلاعات و استدلال های منطقی می پردازد. در این مرحله دانش گذشته بر موضوع و دانشی که اکنون به آن دست یافته ایم هر دو اهمیت دارد (Varamini, 2016). برای مثال جشنواره های هنرهای تصویری هر ساله برگزار می گردد، در این جشنواره ها همواره معیارهایی ثابت به عنوان اهداف اصلی در نظر گرفته می شود و با توجه به اهداف نوین و چشم اندازهای هنرهای تصویری، امکان طرح موضوعات و مضامین بدیع وجود دارد. از این رو دانشجوی هنر با آگاهی از داده های اطلاعاتی گذشته آغاز به خلق اثر می کند. در مرحله ایده یابی نیز دانشجوی جهت ارائه یک ایده خلاق، ملزم است که به اشیاء به گونه ای متفاوت و از زاویه دیگری نگاه کند (Niroomand, 2017). اما مرحله ایده یابی به صورت مستقل از دو بخش اساسی تشکیل می شود: ایده سازی، که در آن ایده های آغازین و اولیه، سرنخ های مهم اندیشه و تفکر می شود. ایده پروری، که انتخاب ایده های مشخص تدبیر شده، ترکیب شده و زمینه های دریافت نتیجه را به همراه دارد. بنابراین، تفکر خلاق مستلزم نگاهی است که شما را وادار به جست و جو در ایده ها کرده و آموخته ها و تجارب شما را دچار تغییر و تحول کند. اما ایجاد یک نظام آموزشی آکادمیک موفق، در رشد دانشجویان هنر، توجه به فرآیند ادراک ایشان در ایجاد مسئله هنری، دریافت اطلاعات، ایده یابی و ایده پروری بسیار قابل اهمیت است؛ چرا که کسب موفقیت در راستای ایجاد هماهنگی مناسب میان اندیشه و خلاقیت و نهایتاً تفکر خلاق در دانشجویان، مستلزم شناساندن فرآیند ادراک به ایشان نیز می باشد. این دو امر نه تنها فارغ از یکدیگر، بلکه به نحوی لازم و ملزوم هم می باشند؛ چرا که باید در نظر داشت طبقه بندی های ارائه شده در خصوص فرآیندهای ادراک از سوی اهل تفکر و نحوه رعایت ترتیب تقدم و تأخر آنها، مدد رسان طراحان عرصه ها و آفرینش های هنری است. بدین منظور اگر، انواع ادراک های حسی، عقلی و خیالی که ادراکات مشترک میان همه افراد است،

به صورت مناسب و مدیریت شده مورد توجه قرار نگیرد، زمینه های ایجاد تفکر خلاق نیز فراهم نمی آید. خلاق بودن را نباید با استعداد بودن یکی دانست، زیرا خلاقیت مقدمه ای جدا از استعداد و هوش به شمار می آید. به عبارت دیگر، بهره هوشی بالا لزوماً دلیلی بر قدرت خلاقیت بالا نیست (Varamini, 2016). امکان تحول نظام آموزشی در راستای این مسئله زمانی متحقق می گردد که مسئولیت مدیریت و جهت دهی فرآیند ادراک دانشجویان را به واسطه شناخت توانمندی ها از یک سو و تقویت تفکر خلاقشان از سوی دیگر و در مواجهه با اثر هنری را بپذیرد. به عبارتی از آنجا که، هر یک از دو مرحله شناسایی مسئله هنر در ایده یابی و ایده پروری، با نحوه ای از درک دانشجویان قابل دریافت است، لذا در این حالت اگر دانشجویان، ابتدائاً درک مناسبی از قوه های ادراک خویش نداشته باشند، صرفاً بر فی البداهگی مسیر آفرینش تکیه کرده و از شناخت ویژگیهای منحصر به فرد نقش تفکر در برخورد با اثر هنری غافل می مانند. این در حالی است که خلاقیت فرد از بسترهای اندیشه های او بر می خیزد و فرایند ادراک اثر، همان دریافت تفکر موجود درون مسئله است (Ambrose & Panie, 2000). در این مرحله دانشجو با تکیه بر ادراک عقلی خویش، در راستای تحلیل متفکرانه و ویژگی ها، اجزاء و عناصر اثر پیش رفته و سپس بر قوه ادراک خیالی متوسل شده و ترکیبی بدیع از مشاهدات عینی و دریافت های ذهنی خود را نمودار می سازد. در این حالت، حاصل کار، ترکیبی خلاقانه و متفکرانه خواهد بود که خود، نه تنها آفرینش هنری را تشکیل داده، بلکه بدیع و در بردارنده مفهومی مشخص نیز می باشد. وقتی که در هنر به شکل کلی بحث از ادراک می شود، بدین معناست که ما به محتوای هنر توجه می کنیم (Scruton & Hosperz, 2006). با توجه به موارد تبیین شده، هر یک از این انواع ادراک با نحوه ای از شناخت هنر مرتبط بوده و لذا با ایجاد هماهنگی میان تفکر خلاق و فرآیند ادراک، دانشجو با ساختارمندی و هدفمندی عمیق تری گام در شناخت و خلق هنر می گذارد. بر این اساس تحولات آموزش هنر آکادمیک با تکیه بر ایجاد نسبت میان فرآیند ادراک دانشجو و شناخت هنر، در سه حوزه، بررسی، تحلیل و تبیین مسأله هنری امکان پذیر است که به ترتیب بر ادراک حسی، عقلی و خیالی استوار می باشد. آنچه صرفاً بر اساس دریافت حسی دست دهد، امری مطبوع است که در آن، وجود عین لحاظ می شود و علاقه و سلیقه و ذوق شخصی در دریافت آن دخالت دارد و لذت حاصل از آن، لذتی مادی، جسمانی و لذت صرف است (Etinghaus, 2011). در خصوص ارتباط هنر با فرآیند درک و دریافت انسان، شک洛夫سکی معتقد است که هنر وجود دارد تا آدمی ادراک زندگی را باز یابد؛ وجود دارد تا باعث شود آدمی اشیاء را احساس کند، تا سنگیت را به سنگ ببخشد... هنر ما را متوجه وجود این معجزه می کند که نمایش هستی جهان در گرو همین کارکرد هنری است.

در واقع هنر، هشداری است برای توجه به هستی هستی مندها در زمینه ای کاملاً نو و حتی گاه شوک آفرین؛ اگر کل مجموعه زندگی آدمیان در بستری از ناخودآگاهی سپری شود، آن گاه گویی چنان زندگی ای اصلاً وجود نداشته است (Shklovsky, 1917). بر این اساس بخشیدن سنگیت به سنگ و یا لطافت به گیاه در راستای قلم زدن های هنروار، ابتدا مستلزم آن است که این سنگیت و لطافت احساس گردد. احساس، اولین مرحله پیدایش ادراک است و حواس ظاهری و حواس باطنی از قوای ادراک حسی نفس اند. حواس ظاهری قوایی هستند که امور خارجی را درک می کنند. انواع حواس ظاهری عبارتند از: حس بینایی، حس لامسه، حس چشایی، حس بویایی (MullaSadra, 1982). بنابراین تعابیر، ذات هنر، از چنان هستی عمیقی برخوردار است که درک دیگر هستی های عالم را به نحوی شگرف ممکن می سازد. هنر امکان رویکردهای ناآشنا و شیوه های نامنتظر دیدن را فراهم می آورد تا بتوانیم از منظری به چیزها نگاه کنیم که گویی آنها را برای نخستین بار می بینیم (Harland, 2007). پس بر این اساس می توان گفت که فرآیند دریافت دانشجو در مواجهه با موضوع اثر هنری (به ویژه هنرهای تصویری)، در آغاز بر ادراک حسی وی استوار است. این ادراک حسی نقش اساسی در شناخت هستی و وجود هنر، خواهد داشت. اما از آنجا که پای هنر در میان است، همه چیز بدین جا ختم نشده و دیگر ادراکات نیز نقشی اساسی ایفا می نمایند. هنر، ادراک حسی ما را سازمان می دهد و در این مسیر، قاعده های آشنا و ساختارهای به ظاهر ماندگار واقعیت را دگرگون می کند. هنر، عادت هایمان را تغییر می دهد و هر چیز آشنا را به چشم ما بیگانه می سازد (Ahmadi, 1991). نکته مهم دیگر، هدف هنر است. هدف هنر افزایش حس اشیاست، آن چنان که ادراک می شوند؛ نه آن گونه که شناخته شده اند (Shklovsky, 1998). درک و دریافت هدف هنر، از نوع ادراک عقلی است. در این مرحله، دانشجو باید به تحلیل اجزاء و عناصر عینیت خارجی پرداخته و ویژگیهای نهفته در آن را مورد تأمل قرار دهد. ما هرگز نمی توانیم تازگی دریافتهایمان از اشیاء را حفظ کنیم. الزام های وجود متعارف ایجاب می کند که آنها تا حدود زیادی خودکار شوند و هدف اثر هنری دگرگون کردن شیوه ادراک خودکار و عملی ما به شیوه ای هنری است (Selden, 1998). پس از شناخت نسبت میان موضوع هنری با هستی و هدف آن، چگونگی بیان کردن این هستی و آشکار نمودن اهدافش نیز در وابستگی به ارائه فن ها و شگردهای مختلف هنری است. به طور مثال ارائه هنرهای تصویری چون نقاشی، خوشنویسی، گرافیک و غیره مستلزم بیان شگردهای مختلف و متمایزی است. در اینجا ادراک خیالی جانشین واقعیت های پیشین شده و عرصه ای جدید را جلوه گر می سازد. ادراک حسی ما از مقولات زندگی روزمره، زمانی که به آنها خو گرفتیم، نامطمئن می شود و تلقی ذهنی ما جانشین واقعیت هایی می شود که آنها را می بینیم و از

سویی نمی بینیم (Shklovsky, 1998). در این مرحله، دانشجو در راستای جستجوی اهداف مبتنی بر تفکر و استدلال، در صدد ارائه صورت جدیدی است از محتوای ذهنی خویش. این مرحله از ادراک به صورت ذهنی انجام خواهد پذیرفت و لکن ادراک خیالی است. در این جاست که به عقیده شک洛夫سکی، هنر روشی است تا هنری بودن موضوع تجربه شود، خود آن موضوع اهمیت ندارد (Shklovsky, 1998). بدین ترتیب فرآیند ادراک دانشجویان از زمان مواجهه با موضوع اصلی هنری و یا همان عینیت خارجی، از تجربه و احساس آن آغاز نموده و در سیر و عبور از ادراک عقلی و خیالی، نمایشی هنرور از آن می سازد. آنچنان که هنر راهی است برای تجربه کردن هنریت یک شیء (Shklovsky, 1917) و ادراک هنری، کنشی درون ذهنی، دارای نمود بیرونی و برخوردار از پیوستگی و استمرار است (Naghizadeh & Ostadi, 1914).

با این تفاسیر می توان بر ذکر این امر مدعی شد که از دیگر راهکارهای مناسب ایجاد تحول در آموزش هنر آکادمیک، این است که تلاش نماید تا در روند آموزش هنر و در گذار از موضوع تا خلق هنری، ادراک دانشجو را در کشاکش کنش های بیرونی (حسی) و درونی (عقلی و خیالی) مدیریت کرده و همواره بر استمرار و پیوستگی میان آنها اصرار ورزد؛ ادراک، کشف کردن است که به صورت فرایندی ذهنی و عینی ایجاد گردیده و با شهود و تأمل درگیر است. توجه به جهان فراعینی دارد که در تعامل با حالت صوری و عینیت اثر ایجاد گردیده و سبب ادراک و خوانش اثر می شود (Ahmadi & Hamkaran, 2016). بنابراین توجه به شناساندن هنر در وابستگی میان فرآیند های ادراک و تفکر خلاق دانشجو، در عمل، کلیتی واحد را می سازد، که در فضایی یکپارچه، ایجاد تحولی بدیع، مؤثر و هدفمند را در نظام آموزش آکادمیک هنر به دنبال خواهد داشت. اما نکته قابل توجه در این میان این است که همواره دانشجویان باید تلاش نمایند که در راستای شناخت و بررسی هستی و نوع هنر، تحلیل اهداف آن و تبیین فن و شگردهای هنری در وابستگی به فرآیند ادراکات خویش، به نحوی مانع از تکرار آگاهانه و یا غیر آگاهانه تجربیات پیشین خود و سایرین شوند. لذا بر این اساس از دیگر راهکارهای ایجاد تحول در آموزش هنر آکادمیک برقراری نسبت میان روابط هنر با رویکردهای نوین تفکر است. نقش رویکرد آشنایی زدایی راهکار بدیعی است در دستیابی به این هدف. به عبارت دیگر، آشنایی زدایی از جمله راهکارهای بدیع و مؤثری است جهت ایجاد تحول در نظام آموزشی آکادمیک هنر که مؤلفه های وابسته بدان در نسبت میان تفکر خلاق و فرآیندهای ادراک قابل پیاده سازی است. ویکتور شک洛夫سکی^۱ در مقام نظریه

¹ Viktor Shklovski

پرداز بزرگ مکتب فرمالیسم روسی، نخستین بار در سال ۱۹۱۷ میلادی، با تبیین مفهوم آشنایی زدایی^۱ در مقاله هنر به مثابه تمهید^۲ از مهم ترین دستاورد تفکر خویش پرده برداشت که به عنوان بیانیه فرمالیسم نیز مطرح گردید. به اعتقاد وی، دریافت های ما از زندگی، همواره در اثر عادت ملال آور می شود. جریان خودکارسازی همه چیز را فرسوده می کند، از لباس و مبلمان ما گرفته تا همسران ما را (Harland, 2007). به گفته او ما در زندگی روزمره، اشیا و ساختار آن ها را نمی بینیم و قوانین کلی ادراک، کنش ها و قوانین سخن برای ما خودکار می شوند. به عقیده وی، فرایند خودکاری، زندگی را ناپدید می کند و همه چیزهایی را که در اطراف ماست می بلعد و از این رو برای بازگرداندن حس زندگی و برای حس کردن اشیا، چیزی به نام هنر وجود دارد. هنر ادراک حسی ما را دوباره سامان می دهد تا اشیا و زندگی را مستقیماً و بدون واسطه درک کنیم (Shklovsky, 2006). به عقیده بودلر نیز راز هنر یافتن زبانی است شخصی، ناآشنا و به شدت فردی و درونی (Ahmadi, 1995). به طور کلی در جهت ایجاد نسبت میان رویکرد آشنایی زدایی با پژوهش حاضر، می توان نقش آن را در سه سطح اساسی مورد بررسی قرار داد: در سطح زبان، در سطح مفهوم و در سطح اشکال ادبی یا هنری. در سطح زبان، آشنایی زدایی، زبان را دشوار می سازد و عمادانه آن را به صورت یک مانع در می آورد؛ ... در سطح مفهوم، آشنایی زدایی با قلب مفاهیم و ایده های پذیرفته و با نمایش دادن آنها از چشم اندازی متفاوت، آنها را به چالش می کشاند... در سطح اشکال ادبی و هنری، آشنایی زدایی از طریق شکستن معیارهای مسلط هنری و ارائه معیارهای نو ... صورت میگیرد (Ghasempur, 2007). نکته قابل توجه این است که پرداختن به هر یک از این سطوح، خود با فرآیندهای ادراک متمایز امکان پذیر می باشد که نتیجه غایی نیز در قالب تفکری خلاق در تحول نظام آموزشی آکادمیک هنر منجر می شود. چرا که، زبان هنری عدول از زبان معیار است. همواره سبک را بر حسب عدول و خروج از معیارها مطالعه می کنند و این عدول قابل بررسی و سنجش است... کمتر متن ادبی و زبان هنری است که در هر بند یا حتی جمله آن عدول و خروجی از زبان متعارف نباشد: بیا که خواب ترا میرم ای نسیم شمال (حافظ)؛ حال آنکه خواب را نمی میرند. شبیه به آنکه شاملو گفته است: می خواهم خواب افاقی ها را بمیرم. رخسار صبح پرده به عمداً برفکنند(خاقانی)؛ حال آنکه صبح رخسار ندارد. در قرآن مجید می فرماید: و اذاقها الله لباس الخوف و الرجوع (و چشاند خداوند به آنها لباس ترس و گرسنگی را)؛ حال آنکه لباس را نمی چشند (اذاقه) (Shamisa,

¹ De-familiarization

² Art as Technique

2004). با این تفاسیر، اگر رسالت آشنایی زدایی از هنر را، در حذف تکرارهای یکنواخت و کهنگی ای بدانیم که غایت آن غریب نشان دادن امور مألوف است به منظور ظهور زبانی بدیع، بنابراین دانشجویان در مواجهه با موضوع اصلی هنر و به واسطه ادراک حسی خویش، زبان آن را شناخته و سپس در راستای ایده پردازی آگاهانه همواره سعی بر آن خواهند داشت تا به منظور ارائه مطلبی جدید، امور آشنا را به دیدگان غریب جلوه دهند. در این راستا، با خلق این زبان نو، ناخودآگاه بر مشکل سازی روند ادراک نیز دامن زده خواهد شد؛ زیرا گذر از سادگی صورت ها و دشوار نمودن فرآیند ادراک از جمله راه حل های بدیعی است در آشنایی زدایی از زبان هنر. به عبارت دیگر، علیرغم عادت های پیشین که بیشتر استوار بر ایجاد زمینه های سهولت درک از موضوع هنری بود، دشوار نمودن فرآیندهای ادراک، خود راهکار مهمی است که در تقویت تفکر خلاق اثرگذار بوده و از سوی دیگر تحولی است در نظام آموزش هنر. همانند زبان شعر با زبان معمولی که هر روز استفاده می کنیم، تفاوت دارد؛ زیرا ادراکش دشوارتر است (Crawford, 2008). بنابراین دشوار نمودن مراتب و مراحل درک هنری، خود از خصوصیات ایجاد زمینه های آشنایی زدایی است که در عین تقویت ریشه های تفکر خلاق بر تحول نظام آموزشی نیز مؤثر است. به عقیده ویلیام امپسون نیز، هنر مشکل می کند؛ فهم همین دشواری و مکث بر آن است که منشأ التذاذ هنری و تجربه زیباشناختی است... لذا مسئله در تصویر و موضوع نیست، در زبان است. یعنی عمده نوآوری و ابداع در طرز بیان و استعمال زبان است (Shamisa, 2004). بر این اساس، دشوار سازی روند ادراک به واسطه تفکر خلاق نیز خود نیازمند گذار از یک مسیر دو سویه است: دشوارسازی ادراک ذهنی دانشجویان که این مرحله با محوریت بر مفهوم هنر، به واسطه خلاقیت، زمینه لذت از آن را نیز ایجاد می نماید. هدف افزودن به مدت زمان ادراک حسی است، چون فراشد ادراک حسی در خود هدف و غایت زیبایی شناسی است، پس باید طولانی و دشوار شود (Ahmadi, 1995). همچنین دشوارسازی ادراک عینی، که این مرحله نیز با محوریت صورت و شکل هنر، به واسطه تفکر و اندیشه دانشجویان صورت می پذیرد. شکل عبارت است از هر عنصری که در ارتباط با دیگر عناصر، یک ساختار منسجم را به وجود آورده باشد، به شرط اینکه هر عنصر نقش و وظیفه ای را در کل نظام همان اثر ایفا کند (Shayeganfar, 2001). به عقیده ولز، برنت، موریاتی، یک ایده اندیشه ای است که از طریق پیوند دو مفهوم که از پیش با هم نامربوط اند، برانگیخته می شود. هم نشینی الگوهای جدید و رابطه های جدید را تشکیل داده و روش جدیدی از مشاهده اشیاء ایجاد می کند. این پدیده به عنوان ایجاد ناآشنای آشنا و آشنای نا آشنا توصیف شده است. یک ایده خلاق در برگیرنده یک تغییر

ذهنی است (Nirumand, 2017). بدین ترتیب حاصل نهایی هماهنگی این فرآیندها، نهایتاً با تکیه بر مشکل سازی دریافت ادراک و به تعویق انداختن آن، موجبات لذت بیش از پیش دانشجویان را فراهم می سازد. همانند زبان شعر که به دلیل تفاوت صوری و محتوایی خویش در مقایسه با زبان معمول، درک مخاطب را به چالش بیشتر کشیده، وی را به تأمل واداشته و لذا بر لذت وی می افزاید؛ این در حالیست که بر ماندگاری ذهنی هنر پیش رو افزوده می شود. همانند لئو تولستوی که به عقیده شک洛夫سکی در رمانهایش بدین نحو، آشنایی زدایی را هنرمندانه به خدمت گرفته است. تولستوی با نام نبردن از شیء آشنا باعث می شود آشنا، غریب به نظر آید. او یک پدیده را چنان توصیف می کند که گویی آن را برای نخستین بار دیده است و واقعه ای را چنان شرح می دهد که گویی برای نخستین بار رخ داده است. او در توصیف چیزی، از نام های پذیرفته شده بخش های آن پرهیز می کند و در عوض بخش های همانند دیگر اشیاء را نام می برد (Shklovski, 1998).

پیشینه پژوهشی

الکس اف. آزبرن در کتاب تخیل کاربردی (Osborne, 1953) و ادوارد دبنو در کتاب فکر جدید (Debono, 1967) به شرح و توضیح روش های خلاقانه حل مسئله پرداختند. مسافر جهانی که توسط دون کوبرگ و جیم باگنال در سال (Coburg & Bagnal, 1973) به چاپ رسید، خوانندگان را با روش های متعددی برای آغاز حل مسئله در مسیری غیر خطی آشنا می سازد. پیتر جیرو اصطلاح تفکر طراحی را برای معماری در سال (Jairo, 1987) به کار برد. اخیراً تام کلی و تیم براون و همکاران آنها در کمپانی آی دیو (IDEO) تکنیک های جامعی را برای قرار دادن مسائل در یک چارچوب و حل مسائل و ابداع راه حل ها با تأکید بر طراحی توسعه داده اند. لاپتن در کتاب تفکر طراحی گرافیک نیز (Lapten, 2008) به هنرجویان و دانشجویان هنر کمک کرد تا معلومات خود را در زمینه طراحی افزایش دهند و ایده های خود را با جوامع طراحان و افراد خلاق در سرتاسر دنیا به اشتراک بگذارند. الکس اس. اسبورن در کتاب پرورش استعداد همگانی ابداع و خلاقیت به تبیین روش های ایده یابی و خلاقیت پرداخته است. محمدحسین نیرومند نیز متأثر از آن در کتاب فیل آبی برای ایده یابی (Nirumand, 2017) در راستای منطقی کردن مسیر تفکر برای دست یابی به ایده های بدیع گام برداشته و پرورش قدرت تصور و خلاقیت مخاطبان را مد نظر دارد. او در این راستا مدلی را تحت عنوان روش مهندسی ایده مطرح نموده است که عمدتاً بر مبنای تداعی گری پیشنهاد شده است. طبق نظریه تداعی گرایب ارتباط دو ایده منجر به تفکر می شود. فعال تر شدن تداعی ها و ارتباط آنها با قوه حافظه، خلاقیت را به دنبال خواهد داشت.

نیما ورامینی در کتاب تفکر خلاق در گرافیک (Varamini, 2016) به عنوان یک طراح و مدرس هنر در صدد آن بوده است که راهکارهای عملی و تا حدودی فائده مند را به دانشجویان و علاقمندان هنر عرضه کند تا نگرش و کارکردهای خلاقانه تری در آثارشان جستجو نماید. به عقیده وی، برای بازنمایی تصورات خلاقان باید در مرحله اول به جستجو پرداخته و آنچه را که ناشناخته و جدید است پیدا کنیم. او این گام را اکتشاف می نامد و نه اختراع. به دنبال این کشف مرحله تغییر اتفاق می افتد. در این زمان کاری ماوراء اکتشاف انجام می پذیرد و ایده هایی که قبلاً وجود نداشته به وجود می آید. در این حالت اختراع صورت گرفته است. شکل خلاق به ندرت و به خودی خود کار می کند. در کتاب وی کوشش و هدف برای رسیدن به پاسخ اهمیت می یابد. لیندا جین برنارد در ارائه متنی با عنوان تفکر خلاق چیست، به این مهم اشاره دارد که در آفرینش هنری گاه قواعد را زیر پا می گذارید و ایده هایی را در محیط های نا مانوس بیرونی جستجو می کنید. با به کار بستن یک نگرش خلاق می توانید همه امکانات و موقعیت های جدید و هم تغییر و تحول را برای خود به ارمغان بیاورید. اندیشمندان حوزه تفکر و فلسفه نیز در خصوص دریافت، فهم و ادراک یک اثر هنری، دیدگاه قابل تأملی را بیان نموده اند. به اعتقاد ایشان فرآیند ادراک اثر نیازمند حرکت از ظواهر اثر و رسیدن به درون و محتوای اثر خواهد بود. ادراک را میتوان حامل ویژگی هایی چون، پیدایش صورتهای ذهنی در انطباق با عینیت خارجی و نقش بستن صورت پدیده در ذهن در جریان ادراک و انتزاع و تحول صورت ذهنی یا بازتولید آن دانست (Ahmadi, 2016). با این تفاسیر می توان گفت که تحقیقات انجام شده تا به حال بر وجهی از شناساندن روش ها، سبک ها و مهارت های آفرینش هنری به دانشجویان توجه داشته که در اغلب موارد به صورت مجزا به مفهوم تفکر و یا خلاقیت پرداخته اند. تا به حال هیچ یک از تحقیقات صورت گرفته در فرآیند آموزش تفکر خلاق به عنوان زیر بنای اصلی آفرینش هنری توجه چندانی نداشته و از آن مهمتر در نسبت میان تفکر خلاق و فرآیند های ادراک سخنی به میان نیامده است. این در حالی است که با توجه به نسبت عمیق میان هنر و تفکر در طول تاریخ و ارائه نظریات و رویکردهای تأملی در نسبت با آفرینش هنری، تاکنون هماهنگی توأمان آن ها، به خصوص با محوریت رویکرد آشنایی زدایی از نگاه تحلیلگران و اندیشمندان حوزه آموزش مغفول باقی مانده و لذا این مهم خود بهانه ایست که به بیان تأثیرات ژرف آن در تحول نظام آموزشی آکادمیک هنر پرداخته شود. این پژوهش در نظر دارد با ایجاد نسبت میان مؤلفه های موجود در تفکر خلاق با فرآیند ادراک دانشجویان مبتنی بر رویکرد آشنایی زدایی، راهکاری بدیع را در تحول نظام آموزشی آکادمیک هنر و آموزش بدیع به دانشجویان در تقویت مهارت های متفکرانه و خلاقانه ایشان گام برداشته و

لذا در صدد است که دریابد اصول مهم اثرگذار در ایجاد تحول نظام آموزشی آکادمیک هنر کدام بوده و راهکارهای اولیه در ایجاد تحولی نوین در نظام آموزشی آکادمیک هنر در نسبت میان تفکر خلاق و فرآیند ادراک دانشجویان بر چه عوامل اصلی و بنیادین استوار است؟ همچنین نسبت میان آفرینش هنری با رویکر آشنایی زدایی، بر چه سطوح عملی و کاربردی قابل پیاده سازی است؟

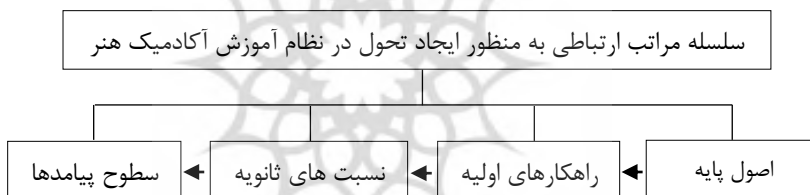
روش تحقیق

پژوهش حاضر، پژوهشی کیفی است که در جهت پاسخگویی به پرسش های مورد نظر، بر اساس رویکرد نظریه داده بنیاد، روش های تقویت نسبت میان تفکر خلاق و فرآیند ادراک را بررسی و الگویی مفهومی ارائه داده است. در این روش، پژوهشگر به گردآوری داده های کیفی از طریق تجزیه و تحلیل متنی پرداخته و پس از کدبندی های آن، متغیرهای اصلی را یافته و به بررسی روابط متغیرها می پردازد (Hasrati, 2005). بر این اساس نظریه مستقیماً از داده هایی استخراج شده است که در جریان پژوهش به صورت منظم گرد آمده و تحلیل شده اند. رویکرد نظریه داده بنیاد روشی است برای کسب شناخت پیرامون موضوع مورد مطالعه و موضوع یا موضوعاتی که پیش از این در مورد آنها پژوهش جامع و عمده ای انجام نشده است و دانش کنونی در آن محدود است (Razavi, 2013). لذا پژوهشگران این پژوهش به بسط یک نظریه از پیش موجود چون رویکرد آشنایی زدایی در نسبت با موضوع مورد نظر تلاش کرده اند. بر این اساس، ارتباط تنگاتنگ گردآوری داده ها و تحلیل و تبیین نظریه مورد نظر، منجر بدان گردیده که نتیجه از درون داده های گرد آوری شده پدیدار شود. از ویژگی های انتخاب این روش این است که با توجه به اینکه گردآوری ها از نظریه های موجود اقتباس شده است، هم با موقعیت فعلی موضوع تناسب دارد و هم در عمل به طور جد کارآمد است. مهمترین توجیه برای کاربرد روش نظریه سازی داده بنیاد، بررسی و مطالعه زمینه های ناشناخته یا زمینه هایی است که خواهان دیدگاه جدیدی در موقعیت شناخته شده ای هستیم (Estern, 1994). این روش به شکل کیفی، سعی بر آن دارد تا نتایج و تصمیمات نهایی حاصل از نمونه گیری را در خلال پژوهش به دست آورد. بدین منظور تحلیلگر به طور همزمان داده ها را جمع آوری، کدگذاری و تحلیل می کند. لذا در راستای تحلیل گام به گام اطلاعات، سعی داشته که مفاهیم جدید و روابط نو در ارتباط با موضوع را آشکار ساخته و مفاهیم را از لحاظ ویژگی ها و ابعادشان به صورت منظم شکل دهد. در این روش سلسله مراتب ارائه داده ها، مفهوم ها، مقوله ها و نظریه نهایی رعایت شده است. جامعه آماری مورد نظر پژوهش فضای آکادمیک هنر می باشد که بیان خصوصیات و ویژگی های

دانشجویان آن نیز به شیوه نظری مورد مطالعه قرار گرفته است. محیط پژوهش منابع دست اول پایگاههای اینترنتی و بانک های اطلاعاتی علمی معتبر می باشد. ابتدائاً داده ها بررسی و فیش برداری شده و سپس مورد دسته بندی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. با توجه به اهداف و سؤالات پژوهش، شبکه معنایی به روش استقرائی و مبتنی بر کدگذاری باز و نظری و انتخابی، تحلیل و تبیین شده است. برای به دست آوردن میزان اعتبار روایی و کاربردی داده ها نیز، از تحلیلگران توانمند هنری خارج از محدوده نظریات تئوری درون متنی استفاده شده است.

یافته‌ها

یافته های پژوهش حاکی از ۳۵ مقوله کلی در ۴ سلسله مراتب ارتباطی و مبتنی بر چهار اصل پایه ای مورد نظر پژوهش می باشد که سیر مطالعه نیز در چارچوب مدل پارادایمی شامل: راهکارهای اولیه، نسبت های ثانویه و سطوح پیامدها ارائه خواهد شد.



نمودار ۱- سلسله مراتب ایجاد تحول در نظام آموزش آکادمیک هنر

- اصول پایه ای مورد نظر در سلسله مراتب آموزش آکادمیک هنر

۱. نقش تفکر خلاق

تفکر خلاق در دانشجویان هنر به واسطه ایجاد نسبت مناسب میان خلاقیت و اندیشه حاصل می گردد. لذت آفرینش هنری و اشراف بر چگونگی فرآیند خلاقه همواره دانشجویان خلاق را وا می دارد که دقیقاً همان چیزی را که در اندیشه داشتند، در شکلی جدید بیافرینند.

۲. نقش فرآیند ادراک

فرآیند ادراک انسانی به طور کلی در دو نوع ادراک ذهنی و ادراک عینی قابل تبیین است که این خود به انواع ادراک حسی، عقلی و خیالی تقسیم می شود. ادراک را می توان برخوردار از ویژگی هایی چون پیدایش صورتهای ذهنی در انطباق با عینیت خارجی و نقش بستن صورت پدیده در ذهن در جریان ادراک و انتزاع و تحول صورت ذهنی یا بازتولید آن دانست.

ادراک دانشجویان نیز در گذر از آفرینش هنری برخوردار از این انواع ادراک است که در شرایط های مواجهه با آفرینش هنری از شناخت موضوع هنری گرفته تا خلق نهایی اثر، از سلسله مراتب متفاوت و متغیری برخوردار می باشد.

۳. نقش آفرینش هنری

منظور از آفرینش هنری، آرایش و کنار هم قرار گرفتن اجزاء و عناصر مختلف است. هنر، عناصر واقعگرایانه موجود در طبیعت را به صورت آرایش هایی متنوع و متمرکز به وجود می آورد و نحوه ادراک و احساس دانشجویان، موضوع تفکر آنها و همچنین کنش هایشان را به طرق مختلف شکل می دهد.

۴. نقش رویکرد آشنایی زدایی

دانشجویان باید دریابند که در مواجهه و رویارویی با محیط پیرامون، گرد یکنواختی نشسته بر دیدگان، از نظاره گری فصلی گرفته تا بسیاری از امور دیگر، پیوسته در تمامی وجوه زندگی آنها ساری است و این تکرار جاری، به آهستگی شگفتی های بصری امور را به وجهی عادی مبدل کرده و همواره ملالت وار از درک زیبایی های آنها می کاهد. رهایی از این عادت وارگی، مستلزم ایجاد و خلق زبانی متفاوت از زبان معمول و معیار است و در این میان هنر از جمله بسترهایی است که توان ایفای چنین رسالتی را در هماهنگی یکپارچه میان تفکر خلاق و فرآیند ادراک ایشان را داراست.

• راهکارهای اولیه:

۱. برقراری ارتباط میان عوامل تشکیل دهنده اثر هنری
 آشکارترین تعامل میان اثر هنری و طراح اثر رخ می دهد. نکته قابل توجه در اینجا این است که دریافت یک اثر هنری فرآیندی ساده و یکسویه نیست. بلکه تعاملی است پیچیده میان دانشجو با قابلیت های عوامل سازنده یک اثر هنری که قرار است مشاهده یا تجربه شود؛ نیروهای شکل دهنده در مکان و محیطی که اثر هنری در آن شکل گرفته و محیط معاصر که اثر در آن مشاهده می گردد. موقعیت و پیش زمینه آفریننده اثر هنری نیز دارای اهمیت بسیاری است. مادامی که اثر هنری ماندگار باشد، برخی از این تعامل ها دائماً در حال تغییر و تحول خواهند بود. در نتیجه نظام آموزش آکادمیک هنر باید این باور را در دانشجویان ایجاد نماید که یک اثر هنری از لحظه آفریده شدن تا هر بار مشاهده آن، اتفاقی خلاق، انیשמندانه و پر تعامل است.

- برقراری ارتباط مناسب میان تفکر و خلاقیت جهت دستیابی به تفکر خلاق
- برقراری ارتباط مناسب میان تفکر خلاق و فرآیندهای ادراک

- برقراری ارتباط میان فرآیندهای ادراک با آفرینش هنری
- برقراری ارتباط میان آفرینش هنری مبتنی بر رویکرد آشنایی زدایی
- برقراری ارتباط میان سطوح رویکرد آشنایی زدایی با دشوارسازی فرآیندهای ادراک
- برقراری ارتباط میان دشوارسازی فرآیندهای ادراک با صورت و مفهوم هنری

• نسبت های ثانویه:

۱. برقراری ارتباط میان عوامل تشکیل دهنده اثر هنری
نظام آموزشی در فرآیند آموزش خود پیش از هر چیز باید بر اهمیت هنر به عنوان در
بردارنده مجموعه ای از تعامل ها تأکید ورزد.

- تعامل و ارتباط میان طراح اثر و خود اثر
- تعامل و ارتباط میان اثر هنری و مخاطب
- تعامل و ارتباط میان عناصر و اجزاء سازنده اثر هنری

۲. برقراری ارتباط مناسب میان تفکر و خلاقیت جهت دستیابی به تفکر خلاق
پس از درک و شناخت اولیه دانشجویان از موقعیت خویش در برابر آفرینش هنری، ایجاد
برقراری ارتباط مناسب با هر یک از عوامل فوق نیز به نوبه خود، مستلزم ایجاد و تقویت
مؤلفه های تفکر خلاق در دانشجویان است.

- شناساندن نقش تفکر در آفرینش هنری:

تفکر، آدمی را همواره از سایر موجودات پیرامون متمایز کرده و آموزش های مبتنی بر تفکر
در مهارت های ارتباطی افراد تأثیر بسیار شگرفی دارد. تفکر سازمان دادن و تجدید سازمان
در یادگیری گذشته برای استفاده در موقعیت فعلی است.

- شناساندن نقش خلاقیت در آفرینش هنری:

خلاقیت نیز به نوبه خود ایجاد اندیشه ای بدیع است در برخورداری از ویژگی های منحصر به
فرد. نظام آموزشی در راستای عوامل فوق، می بایست دو مرحله اصلی اثرگذار را سازماندهی
و در نظر داشته باشد:

- بینش و ارائه مسئله مبتنی بر تفکر و اندیشه

در این مرحله دانشجویان با موضوع هنری مواجه شده و می توان گفت که نطفه آفرینش اثر
هنری در این مرحله بسته می شود. این همان مرحله ایست که دانشجوی هنر با موضوع
اولیه و مشخصات آن آشنا می شود. در این مرحله، تمامی اطلاعات و منابع که به صورت

دیداری از موضوع اولیه دریافت شده است، جمع آوری و در راستای ارائه مسئله ای بر پایه اندیشه و تفکر به جستجوی اطلاعات و استدلال های منطقی خواهد بود.

- یافتن ایده و لحظه الهام مبتنی بر خلاقیت

این همان مرحله ایست که دانشجو باید آن را تحت عنوان خلاقیت بشناسد و فرآیند تفکر در این مرحله رنگ و بوی خلاقانه به خود گرفته و اگر از ابتدای مسیر، بر پایه قواعد مناسب پیش رفته باشد، اینجاست که تفکر خلاق در وی رخ می دهد. یک ایده خلاق، به اشیاء به گونه ای متفاوت و از زاویه دیگری نگاه می کند. اما حاصل تلاقی بینش و ارائه مسئله و یافتن ایده، خود در وابستگی به دو بخش اساسی است:

الف: ایده سازی:

که در آن ایده های آغازین و اولیه، سرنخ های مهم اندیشه و تفکر دانشجویان می شود.

ب: ایده پروری:

که انتخاب ایده های مشخص تدبیر شده، ترکیب شده و زمینه های دریافت نتیجه را برای دانشجویان همراه دارد.

۳. برقراری ارتباط مناسب میان تفکر خلاق و فرآیندهای ادراک

در راستای ایجاد هماهنگی میان اندیشه و خلاقیت و دستیابی به یک تفکر خلاق در دانشجویان هنر، دو مرحله بینش و ارائه مسئله هنر و ایده یابی و لحظه الهام، به صورت مجزا با ادراکات متفاوت قابل دریافت هستند که عبارت است از:

- بینش و ارائه مسئله به واسطه ادراک عقلی

در این مرحله دانشجویان در راستای آفرینش هنری همواره می بایست در صدد شناخت واقعیت های پیرامون باشند. این شناخت خود مستلزم کسب تجارب متعددی است که آن نیز به نوبه خود از تفکر خلاق ایشان است که هویدا می شود. گویی که خلاقیت فرد از بسترهای اندیشه های او بر می خیزد. لذا دانشجویان باید فرا گیرند که در ایجاد مسئله هنری بر منطق و استدلال تکیه نمایند.

- یافتن ایده و لحظه الهام به واسطه ادراک خیالی

در این مرحله از ادراک، دانشجو باید به تفسیر و معنابخشی موضوع هنری بپردازد. به عبارت دیگر، در این مرحله فرد در راستای تحیل متفکرانه ویژگی ها، اجزاء و عناصر اثر، بر قوه ادراک خیالی خویش متوسل شده و ترکیبی بدیع از مشاهدات عینی و دریافت های ذهنی خویش نمودار می سازد. در این حالت، حاصل کار ترکیبی خلاقانه و متفکرانه خواهد بود که خود عینیتی را تشکیل داده بدیع و در بردارنده مفهومی مشخص.

۴. برقراری ارتباط میان فرآیندهای ادراک با آفرینش هنری
با توجه به موارد تبیین شده، در نظام آموزش آکادمیک هنر، شناخت سه عامل اصلی در نسبت با این طبقه بندی ادراک بسیار قابل اهمیت است. به عبارت دیگر هر یک از این انواع ادراک با نحوه ای از شناخت هنر مرتبط بوده و لذا با هماهنگی این دو امر، تفکر خلاق دانشجو با ساختارمندی و هدفمندی عمیق تری گام در شناخت و خلق هنر می گذارد. بر این اساس تحولات آموزش هنر آکادمیک با تکیه بر ایجاد نسبت میان فرآیند ادراک دانشجو و شناخت هنر، در سه حوزه، بررسی، تحلیل و تبیین مسأله هنری امکان پذیر است که عبارتند از:

- بررسی هستی هنر به واسطه ادراک حسی از موضوع

فرآیند دریافت دانشجویان در مواجهه با یک اثر هنری، پیش از هر چیز بر ادراک حسی وی استوار است. اما از آنجا که پای هنر در میان است، همه چیز بدین جا ختم نشده و دیگر ادراکات نیز نقشی اساسی ایفا می نمایند.

- تحلیل هدف هنر به واسطه ادراک عقلی

در این مرحله، ادراک، از نوع ادراک عقلی است. لذا، دانشجو باید به تحلیل اجزاء و عناصر خارجی پرداخته و ویژگیهای نهفته در آن را مورد تأمل قرار دهد.

- تبیین فن و شگرد هنر به واسطه ادراک خیالی

در این مرحله، دانشجو در راستای جستجوی اهداف مبتنی بر تفکر و استدلال، در صدد ارائه صورت جدیدی است از محتوای ذهنی خویش. این مرحله از ادراک به صورت ذهنی انجام خواهد پذیرفت و لکن ادراک خیالی است. با این تفاسیر می توان بر ذکر این امر مدعی شد که از جمله راهکارهای تحولات آموزش هنر آکادمیک، ایجاد نسبت مناسب میان فرآیند ادراک دانشجو و شناخت هنر می باشد و این به نوبه خود در ایجاد و پرورش تفکر خلاق ایشان بسیار اثر گذار خواهد بود. به عبارت دیگر، در روند آموزش هنر و در گذار از موضوع تا خلق هنری، ادراک در کشاکش کنش های بیرونی (حسی) و درونی (عقلی و خیالی) همواره برخوردار از استمرار و پیوستگی است. بنابراین توجه به نسبت میان این دو امر (شناخت هنر در وابستگی به فرآیند های ادراک و تفکر خلاق)، کلیتی واحد را می سازند، که در فضایی یکپارچه، ایجاد تحولی بدیع، مؤثر و هدفمند را در نظام آموزش آکادمیک هنر رقم می زنند.

۵. برقراری ارتباط میان آفرینش هنری مبتنی بر رویکرد آشنایی زدایی

بر این اساس، به منظور ایجاد تحولات آموزش هنر آکادمیک، مبتنی بر رویکرد آشنایی

زدایی می توان سه سطح را مورد بررسی قرار داد.

- در سطح زبان: آشنایی زدایی زبان را دشوار می سازد و عامدانه آن را به صورت یک مانع در می آورد.

- در سطح مفهوم: آشنایی زدایی با ایده های پذیرفته و با نمایش دادن آنها از چشم اندازی متفاوت، آنها را به چالش می کشاند.

- در سطح اشکال هنری: آشنایی زدایی از طریق شکستن معیارهای مسلط هنری و ارائه معیارهای نو ... صورت میگیرد.

بنابراین دانشجویان در مواجهه با موضوع اصلی هنر و به واسطه ادراک حسی خویش، زبان آن را شناخته و سپس به منظور ایده پردازی آگاهانه سعی بر آن دارد تا به مدد ادراک عقلی به دریافت مفهوم مشخصی دست یافته و جهت ارائه شکلی جدید، به آفرینش هنری بدیع دست یازد.

۶. برقراری ارتباط میان دشوارسازی فرآیندهای ادراک با صورت و مفهوم هنری همواره دانشجویان باید تلاش نمایند که در راستای شناخت و بررسی هستی هنر، تحلیل اهداف آن و تبیین فن و شگردهای هنری در وابستگی به فرآیند ادراکات خویش، به نحوی مانع از تکرار آگاهانه و یا غیر آگاهانه تجربیات پیشین خود و سایرین شوند. اگر چه که این امر خود به واسطه تقویت مهارت های تفکر خلاقانه منجر می شود، اما وجود رویکردهای بدیع در حوزه تفکر، خود مسیر دستیابی به خلاقیت و لذا تفکر خلاق را سهل تر می نماید. دشوار نمودن فرآیندهای ادراک، خود راهکار مهمی است که در تقویت تفکر خلاق اثرگذار بوده و از سوی دیگر تحولی در نظام آموزش هنر به دانشجویان است. بر این اساس، دشوار سازی روند ادراک به واسطه تفکر خلاق نیز خود نیازمند گذار از یک مسیر دو سویه است:

- دشوارسازی ادراک ذهنی:

دشوارسازی ادراک ذهنی، منجر می شود تا دانشجویان در مدت زمان طولانی تری به درک و دریافت و شناخت هنری نائل گردند.

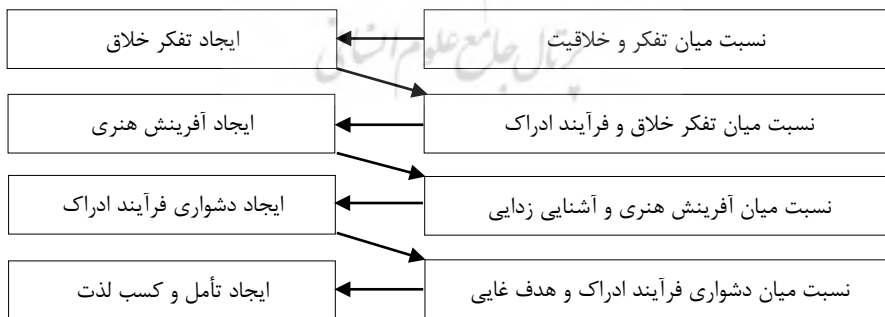
- دشوارسازی ادراک عینی:

این مرحله نیز با محوریت صورت و شکل هنر، به واسطه تفکر و اندیشه دانشجویان صورت می پذیرد.

• سطوح پیامدها

در عبور از مسیرهای پیشین پیامدهای ذیل میسر می شود:

- کسب مهارت لازم و شناخت کافی دانشجویان از مسیری که در آن گام نهاده اند و اصول مهم و سازنده ای چون خلاقیت و اندیشه در آن رکنی اساسی است.
- تقویت ویژگی های فردی و شخصیتی شامل پشتکار، استقلال، نو اندیشی و غیره در دانشجویان که می تواند بر چگونگی فرآیند آفرینش هنری اثرگذار باشد.
- تکرار عادت ها و روش های گذشته مرز خلاقیت را کوتاه می کند و نتایج یکنواخت و بی ارزش را باعث می شود.
- آفرینش هر اثر بدیعی سیر در مسیر جدیدی را طلب می کند تا با جستجوی راه حل های تازه، امکان خلقی جدید فراهم آید.
- توجه به دو جنبه اساسی مغز که همانا مغز قضاوت کننده است که تجزیه و تحلیل کرده و سپس با مقایسه در انتها انتخاب می کند و مغز خلاق که مطالب را مجسم نموده، پیش بینی کرده و ایده ایجاد می شود.
- ایجاد افزایش انگیزه های بیرونی و درونی که موجب افزایش قدرت خلاقه فرد می شوند.
- داشتن فکر باز که این امکان را فراهم می آورد تا هر لحظه از زمان، امکان ظهور اندیشه ای خلاق به وجود آید.
- فکر خلاق خطاپذیر است و خطا کردن را عیب تلقی نمی نماید.
- ذهن بدون هیچ تکاپویی مسیرهای غیر خلاق و تکراری را طی می کند. اما یافتن راه حل های بدیع و رسیدن به تصویری خلاق نیاز به کوشش و پشتکار در تجربه اندوزی دارد.
- ایجاد انگیزه و رقابت که در صورت عدم آن موجب توقف در تفکر خلاق می شود.



بحث و نتیجه‌گیری

در پاسخ پرسش اول که اصول مهم اثرگذار در ایجاد نظام آموزشی آکادمیک هنر شامل چه مواردی می‌شود: یافته‌ها نشان می‌دهد که با توجه به ماهیت هنر در برقراری ارتباطات و تعاملات متعدد، توجه به نسبت میان خلاقیت، تفکر و فرآیند‌های ادراک دانشجویان سهم اساسی در ایجاد تحول آموزشی را داراست. تشابه نتایج مطالعات صورت گرفته با اندیشه‌های شانون و ویور، همچنین برلو، خانیاک و سپهر همخوانی دارد. شانون و ویور در تحلیل و ارزیابی فرآیندهای ارتباطی مختلف، پنج عامل، اعم از فرستنده، رمزگذاری، مسیر و رمزگشایی و گیرنده مطرح نمودند. برلو بر نمایش رابطه‌های متقابل و پیچیده دو طرف ارتباطات تکیه دارد. بر اساس نظر وی طراح هنری می‌بایست که از مجموعه مهارت‌های مشخصی برخوردار باشد و مسیر ارتباط هنری قابل دسترس و همچنین نوع پیام از اجزای به هم پیوسته اندیشه و خلاقیت هنری ساخته شده باشد. خانیاک نیز اشاره دارد که مرحله نخستین هر فعالیت هنری، ارتباط است. این مدل‌های ارتباطی در آفرینش هنری، کل جامعه فرهنگی و سایرین را شامل می‌گردد. سپهر در تألیفات خود اشاره دارد که مدل‌های انتقال پیام و ارتباطات در آفرینش هنری، شامل انتخاب ایده و فکر، انتخاب کلمات و زبان‌های کدگذاری شده، انتخاب مسیر و روش انتقال، کدخوانی و فهمیدن زبان هنری و تفسیر و ادراک نهایی آن است. به طور کلی می‌توان اذعان داشت که در ایجاد فرآیند ارتباطی مناسب در سیر آفرینش هنری، همواره توجه به انواع تعاملات حاکم در آن بسیار ضروری است. چرا که عدم توجه کافی به این مسئله، مسیر آفرینش اثر هنری را دچار اشکال نموده و لذا رسالت اثر در ارسال پیام مورد نظر به درستی و کمال رخ نمی‌دهد. این نکته بسیار با اهمیتی است که نظام آموزشی آکادمیک هنر، ابتدائاً باید تلاش نماید که ویژگی‌های برقراری ارتباط مؤثر در آفرینش هنری و در نسبت میان تفکر خلاق و فرآیند ادراک دانشجویان را در نظر داشته باشد. در پاسخ پرسش دوم مبنی بر اینکه راهکارهای اولیه در ایجاد تحولی نوین در نظام آموزشی آکادمیک هنر در نسبت میان تفکر خلاق و فرآیند ادراک دانشجویان بر چه عوامل اصلی و بنیادین استوار است: دستاوردهای این پژوهش با نظرات نیرومند و احمدی، همچنین هیکس و لاپتن همخوانی دارد. نیرومند در جهت ایجاد تفکر خلاق، معتقد است که چیزی که هنگام فکر کردن به ذهن‌خطور می‌کند، تصاویر ذهنی است. به عقیده وی هر آنچه برای حل مسئله به ذهن می‌رسد، ساده‌ترین راه حل خلاقانه در برابر یک مسئله است. احمدی نیز، در بیان اهمیت فرآیند ادراک، معتقد بر سه مرحله است؛ نخستین مرحله دریافت اثر یا موضوع اثر است به عنوان یک کلیت که بخش‌ها و اجزاء گوناگونی را در بر می‌گیرد. این فرآیند را فرآیند عینی می‌دانند. وی فرآیند دوم را پرداخت به

تجزیه و تحلیل اطلاعات به دست آمده در فرآیند پیشین تلقی می نماید که در آن ویژگی های نهایی آشکار می گردد. این فرآیند را ذهنی و مبتنی بر ادراک عقلی بر می شمارد که در آفرینش هنری، ادراک خیالی از آن پیشی گرفته و لذا اثر شکل می گیرد. هیکس در اندیشه های خود به تبیین اهمیت پیش بینی، تغییر، تفکر، روشن کردن ارزش ها، تصمیم گیری و تخیل خلاق در فرد اشاره دارد. این در حالی است که لاپتن نیز فرآیند آفرینش هنری را ترکیبی از شهود، درک تعمق و اندیشه تلقی می نماید. او در راستای اهمیت این مسئله به نقش طوفان مغزی اشاره دارد که زمینه بسیار مهمی در ایجاد تفکر خلاق است. به طور کلی توجه به نسبت های عمیق میان تفکر خلاق و فرآیند ادراک دانشجویان از اهمیت بسیاری برخوردار است. به عبارت دیگر دانشجویان در آفرینش اثر هنری، پیش از هر گونه اندیشه و خلاقیتی، ملزم به شناخت قوای ادراکی خویش هستند. در راستای شناخت مناسب از این قواست که نسبت عمیق میان اندیشه و خلاقیت، زمینه های تفکر خلاق را نیز فراهم می آورد. اما این تفکر خلاق خود در نسبت با رویکردهای مهم تفکر نتایج مهمی را ارائه می دهد. چرا که در طول تاریخ همواره پیوستگی عمیقی میان تحلیلگران هنر و هنرمندان با متفکرین حوزه فلسفه و اندیشه وجود داشته که تأثیر پذیری توأمان این دو بسیار در آفرینش غایی اثر هنری اهمیت دارد. لذا نظام آموزش آکادمیک هنر به منظور ایجاد تحولی نوین، مسیرهای موفقیت را در انجام موارد مشروح طی خواهد نمود. در پاسخ پرسش سوم که نسبت میان آفرینش هنری با رویکرد آشنایی زدایی، بر چه سطوح عملی و کاربردی قابل پیاده سازی است: رهیافت این پژوهش با نگاه معنوی راد یک سویی مناسب دارد. وی در تأملاتش به نقش رویکرد آشنایی زدایی در آفرینش هنری پرداخته است و معتقد است که موفقیت آفرینش هنری به چگونگی طرز بیان بستگی دارد. آشنایی زدایی ادراکات حسی را هدف قرار داده و لذا طرحی نو جلوه گر می سازد. این رویکرد ایجاد شگفتی و حیرت را به دنبال دارد. در ارتباط نقش آشنایی زدایی در آفرینش هنری، بیشتر به تحلیل متون ادبی و داستانهای روایی پرداخته و لذا در اهمیت آن در ارتباط با هنرهای تصویری کمتر قلمی رانده شده است. به طور کلی این پژوهش در راستای اهداف خویش از ویژگی های رویکرد آشنایی زدایی بهره برد تا مبتنی بر آن بر نتایج مؤثر بر دشوارسازی روند ادراک عینی و ذهنی دانشجویان نائل آمده و تکیه نماید. چرا که به اعتقاد پژوهندگان علیرغم عادت پیشین روند دشوارسازی ادراک عینی و ذهنی دانشجویان و مواجهه با صورت و معنای اثر هنری، منجر به آفرینش خلاقانه تر آثار شده و این خود نیز گواهی است بر تحولی بدیع در نظام آموزش آکادمیک هنر. این دشوارسازی روند ادراک نه تنها در خلق اثری بدیع نقش دارد بلکه در ایجاد لذت عمیق تر فرآیند ادراک خلاقانه دانشجویان نیز کارآمد خواهد بود.

جدول ۱- مدل پارادایمی برای تدوین راهکارهای ایجاد تحول در نظام آموزشی آکادمیک	
مراحل آموزش	A1 اهمیت نقش تفکر خلاق در دانشجویان
	A2 اهمیت نقش فرآیند ادراک در دانشجویان
	A3 اهمیت نقش آفرینش هنری در دانشجویان
	A4 اهمیت رویکرد آشنایی زدایی در دانشجویان
راهکارهای اولیه در ایجاد تحول	B1 برقراری ارتباط میان عوامل تشکیل دهنده اثر
	B2 برقراری ارتباط مناسب میان تفکر و خلاقیت
	B3 برقراری نسبت میان تفکر خلاق و ادراک
	B4 برقراری ارتباط میان فرآیندهای ادراک با آفرینش اثر
	B5 برقراری ارتباط میان آفرینش هنری و آشنایی زدایی
	B6 برقراری ارتباط میان آشنایی زدایی و دشوارسازی ادراک
	B7 برقراری ارتباط میان دشوارسازی ادراک با آفرینش اثر
سطوح ثانویه به منظور ایجاد تحولی نوین	تعامل و ارتباط میان طراح اثر و خود اثر
	B1 تعامل و ارتباط میان اثر هنری و مخاطب
	تعامل و ارتباط میان عناصر و اجزاء سازنده اثر
	B2 شناساندن نقش تفکر مبتنی بر اندیشه
	شناساندن نقش یافتن ایده مبتنی بر خلاقیت
	B3 بینش و ارائه مسئله به واسطه ادراک عقلی
	یافتن ایده و لحظه الهام به واسطه ادراک خیالی
	بررسی هستی هنر به واسطه ادراک حسی
	B4 تحلیل هدف هنر به واسطه ادراک عقلی
	تبیین فن و شگرد هنر به واسطه ادراک خیالی
	آشنایی زدایی در سطح زبان
	B5 آشنایی زدایی در سطح مفهوم
	آشنایی زدایی در سطح اشکال هنری
	B6 دشوارسازی ادراک ذهنی
دشوارسازی ادراک عینی	
B7 ایجاد لذت زیبایی شناختی	
پایه‌ها	ایجاد تقویت در مهارت
	ایجاد تقویت در ویژگی های شخصیتی
	ایجاد روحیه ترک عادات پیشین
	ایجاد تعویق در ارزیابی
	ایجاد انگیزه
	ایجاد فکر باز
	ایجاد روحیه خطاپذیری
ایجاد کوشش و پشتکار	
	B1+B2+B3+B4+B5+B6+B7

References

- Ahmadi, B. (1991). Structure and Text Interpretation. Tehran: Markaz. [In Persian]
- Ahmadi, H. (2016). Reading the Process of Perceiving and Receiving Beauty in the Viewpoint of the Audience of Artwork Based on Comparing and Analyzing the Views of Islamic and Western Philosophers. Journal of Visual Arts.V.21, P.13-20.[In Persian]
- Ahmadi, B. (1995). Lessons in the Philosophy of Art. Tehran: Markaz.
- Ahmadi, B. (1995). The beauty of the truth. Tehran: Markaz.
- Ambrose, T. & Panie, C. (2000). Museum Basics, Icom, Italy.
- Clark, K (2000), From regulation to participation: cultural heritage, sustainable development and citizenship in forward planning: The function of cultural heritage in changing Europe, City & Time,V.4, P.103-110.
- Bernadette D. (2005). Encourage creativity and imagination in children: Mahshid Yasayi. Tehran: Ghoghnose.
- Bernard, L. (2009). What is Creative Thinking: Mitra Mohaseli, Teacher Development. V.246, P.22-23.
- Crawford ,Lawrence .Victor Shklovsky :Difference in De-familiarization, Comparative Literature ,JSTOR, 2008.
- Ettinghausen, R. (2011). The history of beauty and critique of art; Yaghub Azhand. Tehran: Molla. [In Persian]
- Ghasempur,G. (2007). An Introduction to Formalism in Literature. Ahvaz.
- Harland, R. (2007). Historical History on Literary Theory from Plato to Barth: Behzad Barekat. Rasht: University of Gillan. [in Persian]
- Hasperz, J. (2006). Philosophy of Art and Aesthetics; Yaghub Azhand. Tehran: University of Tehran. [In Persian]
- Hoseini, A. (1997). Features of creative thinking. Journal of Keihane farhangi.V.140, P 41-43.
- Lucie & Smith. E. (2001). Concepts and approaches in the last twentieth century art movements: Alireza Samieazar. Tehran: Nazar. [in Persian]
- Ket, M. & Vilson, J. (2009).Thinking: Hosein Daneshfar. Tehran: Fatemi. . [in Persian]
- Mahmudzade, Z. Bahadar, H. (2016). Breeding creative thinking with Brain Cryptography. Psychology and Educational Sciences.V.11,P.1-10. [in Persian]

- Mollasadra, M. (2001). From Creation to Creation: Mohamad Khajuy. Tehran: Molla. [In Persian]
- Naghizadeh, M. (2014). Comparative Comparison of the Concept of Perception and its Process in the Philosophy and Psychology of the Environment. Journal of Islamic Architecture Research.V.3, P.3-15.
- Niroomand, M. (2017). Blue elephant for the idea. Tehran: Mirdashti. [In Persian]
- Osborne, E. (1953). Applied Imagination: Rules and Methods of Creative Thinking. New York: Cybernore.
- Ranjdust, SH. & Kazemi, M. (2018). Providing a model for creativity based on organizational culture and organizational justice, Journal of Educational Management, Islamic Azad University, Marvdasht Branch, 9(4), 311-339.
- Sepehr, M. (2016). Analysis of graphic effects in visual communication. Tehran: Fatemi. [In Persian]
- Selden, R. (2005). Contemporary literary theory guide. Abas Mokhber. Tehran: New Designn. [In Persian]
- Shamisa, S. (2004). A fresh look at the novelty. Tehran: Ferdouse. [In Persian]
- Shahnemati, Z. & Saadatmand, Z. & Keshti aray, N. (2017). Analysis of art teaching methods in order to provide an ideal model Elementary school of Persia. Journal of Educational Management, Islamic Azad University, Marvdasht Branch, 8(3), 79-10.
- Shayeganfar, H. (2001). Literary criticism, introduction of criticism schools. Tehran: Dastan. [In Persian]
- Shklovsky, V. (2006). The theory of literature: Atefeh Thai. Tehran: Akhtaran. [In Persian]
- Shklovski, V. (1998). Art as Technique, Literary Theory: An Anthology, Julie Rivkin & Michael Ryan (eds.), Malden: Blackwell.
- Shklovski, V. (1988). Art as Technique, in Lodge, David (ed), Modern criticism and Theory, London.
- Laptin, A. (2012). Graphic design thinking. Nazila mohamadgholizade. Tehran: Mirdashti. [In Persian]
- Varamini, N. (2009). Creative thinking in graphics. Tehran: Mirdashti. [In Persian]